



تاریخ، گفت و شنود بی پایان حال و گذشته است / زمان، حرکت نیست

ابراهیمی دینانی در سایت شخصی خود نوشت: کسی نمی تواند از ادراک معنی زمان سخن بگوید ولی از هرگونه تحول و دگرگونی غافل باشد. ادراک زمان، ادراک دگرگونی و تحول است بنابراین رابطه زمان و دگرگونی یا حرکت یک رابطه محکم و جدا ناشدنی است.

ابراهیمی دینانی در سایت شخصی خود نوشت: کسی نمی تواند از ادراک معنی زمان سخن بگوید ولی از هرگونه تحول و دگرگونی غافل باشد. ادراک زمان، ادراک دگرگونی و تحول است بنابراین رابطه زمان و دگرگونی یا حرکت یک رابطه محکم و جدا ناشدنی است.

به گزارش خبرگزاری مهر، ابراهیمی دینانی در سایت شخصی خود درباره زمان و تاریخ نوشت: کسی نمی تواند از ادراک معنی زمان سخن بگوید ولی از هرگونه تحول و دگرگونی غافل باشد. ادراک زمان، ادراک دگرگونی و تحول است بنابراین رابطه زمان و دگرگونی یا حرکت یک رابطه محکم و جدا ناشدنی است. این رابطه آنچنان وثیق و محکم است که ممکن است کسانی از اتحاد و یگانگی در این باب سخن بگویند. ولی با نوعی تامل و دقت نظر می توان دریافت که زمان غیر از حرکت بوده و نمی توان آن را عین تغییر به شمار آورد زیرا تغییر و حرکت به جسم وابستگی دارند و بدون جسم نمی توان از حرکت سخن به میان آورد. در حالیکه زمان همان زمان است و می توان با صرف نظر کردن از جسم درباره زمان به تامل پرداخت و آن را در حوزه ادراک و اندیشه درآورد.

افزون بر آنچه ذکر شد به این مسئله نیز باید توجه داشت که در تغییر و حرکت، تندی و کندی وجود دارد و حرکت سریع با آنچه حرکت بطی، خوانده می شود تفاوت پیدا می کند در حالیکه زمان تندی و کندی ندارد بلکه تندی و کندی حرکت با زمان اندازه گیری می شود. یک حرکت در زمان قلیل سریع تر از همان حرکت است وقتی در زمان کثیر انجام می پذیرد. بنابراین به آسانی می توان گفت زمان، حرکت نیست اگرچه زمان بدون تغییر و تحول نیز زمان به شمار نمی آید. به همان اندازه که حرکت بدون زمان تحقق پذیر نیست، زمان نیز در جریان و گذرندگی خود مدیون و مرهون حرکت شناخته می شود.

چگونگی متصل بودن حرکت

یک متحرک از نقطه آغاز خود تا نقطه ای که در آنجا پایان می پذیرد یک امر متصل به شمار می آید به این ترتیب حرکت آن نیز ناچار و به طور ضروری متصل شناخته می شود. اکنون با توجه به اینکه حرکت یک امر متصل شناخته می شود ناچار زمان نیز متصل و پیوسته خواهد بود و در میان لحظه ها و آناتی که برای آن مفروض گرفته می شود هیچ گونه تخلل عدم و نفوذ نیستی راه نخواهد داشت. از اینجا می توان دریافت که همراهی و هم آغوشی زمان و حرکت یک امر انکار ناپذیر بوده و کسی نمی تواند در آن تردید روا دارد. دو مفهوم «قبل و بعد» نیز از جمله مفاهیمی هستند که در اثر همین نوع از اتصال پدید می آیند. ما وقتی موقعیت یک مکان و مسافت را در نظر می گیریم به گونه ای روشن و آشکار تقدم و تأخر و قبل و بعد را در آن می یابیم زیرا «قبل و بعد» از خواص و لوازم لاینفک حرکت هستند و به حکم اینکه زمان و حرکت از یکدیگر جدایی نمی پذیرند، قبل و بعد در زمان نیز به گونه ای اجتناب ناپذیر تحقق پیدا می کند.

تاریخ، گفت و شنود بی پایان حال و گذشته است

وقتی از گذشته و آینده سخن می گوئیم و آنها را از خواص و لوازم لاینفک زمان می شناسیم در واقع از متصل بودن زمان خبر می دهیم. میان گذشته و آینده یک رابطه منطقی برقرار است و این رابطه منطقی نتیجه اتصال در زمان شناخته می شود. تاریخ نیز تنها هنگامی معنی پیدا می کند که به این رابطه منطقی در میان گذشته و آینده باور داشته باشیم. اگر گذشته معنی نداشته باشد زمان حال نیز معنی نخواهد داشت. بنابراین می توان گفت گذشته همیشه در حال، زندگی می کند و ما نیز همواره گذشته را با دیده حال می نگرییم به همین جهت است که برخی از اندیشمندان گفته اند همه تاریخ در واقع همان چیزی است که تاریخ معاصر خوانده می شود.

کسانی از عبارت بهتری استفاده کرده و گفته اند: «تاریخ، گفت و شنود بی پایان حال و گذشته است» و البته وقتی از گفت و شنود بی پایان میان گذشته و حال سخن گفته می شود معنی آن این خواهد بود که تاریخ به طور بی نهایت و نامحدود معنی پیدا می کند. در اینجا ممکن است گفته شود یک مورخ که بدون تردید محدود و متناهی شناخته می شود چگونه می تواند از گفت و شنود بی پایان میان حال و گذشته سخن بگوید؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت مورخ پیش از آنکه تاریخ بنویسد و از وقایع تاریخی سخن بگوید خود، محصول تاریخ است. اگر جوامع بشری در ارتباط با وقایع و حوادث گذشته تاریخ به رژه رفتن یک لشکر تشبیه شوند، مورخ همانند عقابی نیست که از بالای یک کوه بلند نظاره گر این رژه بوده باشد. معنی این سخن آن است که انسان نمی تواند در این دنیا بیرون از تاریخ زندگی کند.

بنابراین یک مورخ ضمن اینکه به بررسی وقایع و حوادث تاریخی می پردازد خود او نیز در تاریخ زندگی می کند و محصول تاریخ شناخته می شود. با توجه به همین مسئله است که می توان ادعا کرد تاریخ بیش از آنکه به فرد تعلق داشته باشد به جامعه مربوط است و فرد همواره به عنوان جزء و پاره ای از یک جامعه مورد توجه و بررسی قرار می گیرد. اگر این مسئله پذیرفته شود این مسئله نیز مسلم خواهد شد که انسان به حسب ذات خود اجتماعی است و البته میان اجتماعی بودن بالذات و اجتماعی بودن بالعرض تفاوت آشکار دیده می شود.